



بسم الله الرحمن الرحيم

## اشاره

بحث ما در تعلیم محرم بود که یکی از موارد آن تعلیم دانشها و علوم محرم است. در این زمینه اولاً می‌شود به آیاتی مانند «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/۳۰) و آیات کذب و افترا تمسک کرد و ثانیاً به آیاتی مثل آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (لقمان/۶) استدلال کرد ثالثاً روایات تعلیم باب ضلال را مطرح کردیم. آیات «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» و «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» را تا آخر بحث کردیم.

روایات «وَمَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ»<sup>۱</sup> البته این گروه از روایات سه چهار تعبیر داشت بعضی جاها «مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ» داشت بعضی جاها «من تکلم بکلمه ضلال» بعضی از روایات «من سن سنه ضلال» سه تعبیر بود و مفید این بود که آموزش چیزی که باعث گمراهی باشد مورد نکوهش قرار می‌گیرد.

## نکات ذیل روایات

ذیل روایات شریفه که بین آنها روایات معتبره‌ای بود که تعدد هم دارد به نظرم در روایات عامه هم این تعبیر آمده و لذا اصل قاعده و تعبیر یک امر خیلی مسلم و جاافتاده‌ای است. ذیل روایات نکات و مطالبی است که باید مورد توجه قرار دهیم تا حدود دلالت اینها مشخص شود.

## نکته اول در دلالت روایات

- در دلالت اینها بر حرمت جای خدشه‌ای نیست هم به دلیل اینکه مناسبات حکم موضوع این امر را اقتضا می‌کند و هم اینکه مفاد و محمول حدیث این است، درست است که نهی ندارد اما «مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ» این که می‌گوید همان گناهی که شخص مرتکب حرام انجام می‌دهد همان مؤاخذه متوجه او هم می‌شود مواخذه هم اخروی است؛ و لذا چون وعده عذاب اخروی داده شده است حرام می‌شود.

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.



برخلاف فراز اول این روایات «مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ» دلالت بر وجوب نمی‌کند علت آن قاعده شناخته شده است که در مواردی که امر و نهی نیست و وعده یا وعیدی وجود دارد باید دید آن وعده و وعید چیست؟ اگر امر اخروی است و وعده اخروی بیش از استحباب افاده نمی‌کند اما اگر وعید اخروی عذاب جهنم و اینها باشد افاده حرمت می‌کند و اگر عذاب‌های برزخی یا عالم قبر یا دشواری‌هایی که مقطعی است یا حد از منازل بالاست کراهت می‌شود.

## اقسام امر و نهی

اقسامی برای وعده و وعید گفتیم که وعد داریم و وعید، الجهة الاولى در ذیل روایت فی دلالتها علی الحرمة است و احکام با دو حدود کلی شود یک وقت امر و نهی و ما هو بمنزلة امر و نهی؛ امر و نهی و چیزی که در منزله امر و نهی است یک چیزی مثل متصل و مثل ماضی و مضارع که نوعی امر است، یکی هم وعد و وعید یا بیان مصالح و مفاسد که دو قسم می‌شود مثلاً «قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ»<sup>۲</sup> و یا «الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ»<sup>۳</sup> و امثال اینها این وعد و وعیدها که امر و نهی و ماضی و مضارع نیست که مستقیم بحث زجر در آن باشد بلکه بیان وعد و وعید و بیان مصالح و مفاسد است، جمله‌های خبری است که حکمت‌ها و مصالح و مفاسد را ذکر می‌کند، همه اینها را از یک باب به حساب می‌آوریم وعد و وعیدها یا دنیوی است یا اخروی در باب دنیوی یک بحث مفصلی است؛

«قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ» دو احتمال دارد؛

## بیان مصلحت و وعد یا بیان مفسده و وعید

اولاً مصالح و مفاسد دنیوی علی‌الاصول دلالت بر حکم الزامی ندارد مگر اینکه قرائن خاصی باشد، اینکه ارشاد می‌شود یا حکم‌های استنباطی از اینها درمی‌آید در جای خود بحث می‌کنیم.

ثانیاً بیان مصالح و وعده و وعید که می‌گوییم گاهی وعد است و گاهی وعید؛

به عبارت دیگر بیان مصلحت و وعد است یا بیان مفسده و وعید است بیان مصلحت و وعد علی‌الاصول مفید حکم غیر رجحانی و غیر الزامی است، اگر بیان مصلحت و وعدی باشد و اخروی هم باشد، درجات داده می‌شود در

۲ - تحف العقول، النص، ص: ۲۱۴.

۳ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۴۵.



بهشت با مقربین است در برزخ چنان می‌شود در قیامت حسابش تسریع می‌شود. هیچ‌کدام از اینها نمی‌تواند دلالت بر وجوب کند بلکه دلالت بر رجحان می‌کند که قدر متیقن آن استحباب است ممکن است قرائن خاصه‌ای باشد که افاده وجوب بکند ولی علی‌الاصول است؛

اما در بیان وعید دو قسم می‌شود:

اگر وعید مشتمل بر عذاب جهنم است دلالت بر حرمت می‌کند؛

اما گاهی وعیدها مربوط به عذاب‌های موقت است که به تنهایی نمی‌تواند افاده حرمت بکند. اینکه در آن روز معطل می‌شود الزاماً نمی‌تواند دلالت بر حرمت بکند، البته ممکن است قرائنی پیدا کند که آن‌هم افاده حرمت کند و بنابراین شارع وقتی می‌خواهد حکم را ذکر کند:

- یا در قالب بیان‌هایی می‌آورد که مستقیم در دلالت آن بحث زجر است چه امرونهی باشد و یا جمله‌هایی که به جای امرونهی به کار می‌رود؛

- گاهی با واسطه و با کنایه و دلالت التزامی می‌خواهد بحث زجر را برساند اینجاست که حکم الزامی در آن نیست. این که ارشادی است یا مولوی محل بحث است؛

- اما اگر اخروی باشد تردیدی در آن نیست که حکم بیرون می‌آید و ارشاد نیست مگر اینکه قرینه خاصی باشد و محال باشد مثل اطاعت و اینها که اگر بیان وعد باشد حکم غیر الزامی را می‌رساند و وعید و عذاب هم باشد حکم الزامی را می‌رساند و این قدر متیقن از جایی است که می‌شود حکم الزامی از بحث برد بقیه قرائن دیگری می‌خواهد که حکم الزامی بشود و این یک فرمول کلی است.

سؤال: امر و نهی چگونه است؟

جواب: امرونهی دنیوی و اخروی ندارد امرونهی می‌گوید این کار را بکن و این کار را نکن اصل در امرونهی هم مولویت است - که ان شاء الله اگر در سال آینده بحث اصول را شروع کردیم یک سالی راجع به این مقدمات بحث می‌کنیم - مگر اینکه جایی مولویت محال باشد مثل «اطیعوا الله» که ارشاد می‌شود و الا در اصل امر به هر چه تعلق بگیرد مولویت است و حکم را می‌گوید و در اصل وجوب را می‌رساند کما اینکه در نهی اصل حرمت است. اینجا تکلیف مشخص شده است - و در اصول ما خیلی قشنگ بحث نشده است من هم اجمالاً عرض کردم - چون اینها قابل بسط و توسعه است مثلاً در بحث مولویت و ارشادیت می‌شود یک بحثی داشت من نتیجه چیزی را که فکر می‌کنم بیشتر قابل دفاع است اینجا عرض کردم.



سؤال:؟

جواب: نه اینجا اصل مولویت است و اصل دلالت امر بر وجوب است خروج از مولویت به ارشاد دلیل می خواهد همان طور که بعد از مولویت هم خروج از وجوب به استحباب دلیل و قرینه می خواهد.

### قاعده اصلی در اوامر

قاعده اصلی این است که همه اوامر مولوی است الا ما خرج و همه اوامر مولوی دال بر وجوب است الا ما خرج، کما اینکه همه نواهی مولی مولوی است نه ارشادی و همه نواهی دال بر حرمت است البته همه اینها الا ما خرج دارد. در واقع اینها حکمت‌هایی است که متأسفانه در اصول ما خیلی بحث نشده است در حالی که انبوه روایات ما حکم و مصالح و مفسد را ذکر کرده است بخصوص در حوزه‌های اخلاقی؛ حسد، کبر و غیر اخلاقیات هم همین طور است راجع به بیان مصالح و مفسد هم حرف‌های زیادی هست گاهی امرنهی است گفتیم که امر بعث است و وجوب الا ما خرج، امر و ما هو بمنزله بعث مولوی الزامی ایجابی الا ما خرج و نهی و ما هو بمنزله زجر مولوی تحریمی الا ما خرج این دو قاعده را داریم اگر فقط امرنهی باشد این است اگر وعده و وعید مصالح و مفسد و حکم باشد می‌گوییم اما دنیوی او اخروی و دنیوی لا یفید حکما الا الزامیا و اینکه مولوی است یا ارشادی در آن بحث است و اما الوعد و الوعید و بیان المصلح و المفسد الاخرویتان ینقسم به بیان مصلح و الوعد و الوعید لا یفید حکما الزامیا و یفید الرجحان و الاستحباب الا عن تفید القرائن شیئنا و اما بالمثل الی الوعید اگر افاد بعذاب اخروی مربوط به جهنم می‌شود حرمت می‌شود. غیر اخروی و مراحل دیگری باشد لا یفید الحرمه، علی الاصول نمی‌تواند قاعده واقع شود.

### قسم سوم امرنهی

قسم سوم امرنهی همراه با بیان مصلحت و مفسده و بیان حکمت است که می‌گوییم امر دایر بر حکمت و علت است. بعضی جاها امرنهی آمده و بعضی جاها بیان مصالح و مفسد آمده است «قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْإِسْرَارِینِ» بعضی از بیان‌ها امرنهی دارد بعد هم مصلحت و مفسده ذکر می‌کند آنجا هم قاعده این است که مصالح و مفسد که در کنار امرنهی می‌آید امر دایر بر حکمت و علت است و اصل این است که علت باشد حکمت نباشد.

سؤال:؟ منصوص العلة چگونه می‌شود؟



جواب: منصوص العله که می‌گوییم هر علتی که می‌آید امر دایر بر این است که حکمت حکم باشد یا علت حکم باشد در اصل باید علت باشد و حمل بر حکمت قرینه می‌خواهد. بحث‌های کلی و مبسوط اصولی است که متأسفانه بخش‌های دوم و سوم در اصول خیلی بسط پیدا نکرده است ولی بخش امرونهی در اصول به طور مبسوط بحث شده است. این ابواب جدیدی باز می‌کند و ما را به خیلی چیزهای دیگر هدایت می‌کند چون در خیلی جاها ما مصالح و مفاسد داریم و اگر ما قواعد اصولی آن را تطبیق بکنیم بیان مصالح و مفاسد می‌تواند برای حرف‌های جدید راه گشا باشد.

سؤال: نسبت وعد و وعید چیست؟

جواب: نسبت قریبی با هم دیگر دارد و البته به لحاظ فنی تعلیم و تربیتی تفاوت‌هایی دارد وعد یعنی در آینده مبتلای به این بدی یا به این عذاب می‌شوید وعید هم مژده به یک آینده خوب می‌شود خیلی نزدیک به انذار و تبشیر است منتها ریزه‌کاری‌هایی دارد که در جای خود باید بحث کرد.

از بحث کبروی به قواعد کبروی رفتیم و به قواعد خودمان برگردیم. روایات «من علم باب هدی» و در نقطه مقابل «من علم باب ضلال» دسته‌ای از روایات متعدد که بین آن روایات صحیحی بود و در کتب عامه هم وارد شده مشتمل بر دو قاعده است یکی «من علم باب هدی» یکی «من علم باب ضلال» به اضافه دو سه تعبیر دیگر «سن سنه هدی» و «سن سنه ضلال» یا «تکلم بکلمه حق» یا «تکلم بکلمه ضلال» هم بود در این روایات امرونهی‌ای راجع به این دو قاعده وارد نشده ولی محمولی که اینجا آمده در اولی له مثل وعد است و مثل اجر من عمل به و لذا پیش از استحباب نمی‌رساند. مستحب است که انسان علوم نیک و دانش‌های نیک را به دیگران بیاموزد. این یکی از چند قاعده‌ای است که تعلیم معارف دینی را شامل می‌شود هر چه باب هدایت باشد تعلیم آن مستحب است و جاهایی واجب می‌شد. این قاعده اول است که از محمول وعد در اینجا بیش از استحباب بیرون نمی‌آید، چون وعد اخروی است. قاعده دوم «من علم باب ضلال» دارد که «كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أُوزَارٍ مِنْ عَمَلٍ بِهِ وَ لَأُيَقَّضَ أُوْلَئِكَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْئًا» وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳ معنای اوزار مجازات‌های اخروی است و لذا در اینجا چون وعید اخروی است و اوزار شامل عذاب‌های قطعی جهنم می‌شود و لذا دومی دلالت بر حرمت می‌کند. این جهت اولی که به عنوان یک قاعده کلی تعلیم ابواب هدایت و خیر مستحب است اطلاق کلی دارد اما تعلیم ضلال حرام و محرم می‌شود.



## نکته دوم در دلالت روایات

- جهت دوم در دلالت که امر مهمی است این که آیا مطلق تعلیم اینجا مورد نکوهش و تحریم قرار گرفته است؟ که این جهت ثانیه‌ای در بحث است.

تعلیم ضلال مطلقاً حرام است یا مقید به جایی است که بر آن تعلیم عمل محرم هم مترتب شود؟ هل تدل الروایات علی الحرمة تعلیم ضلال مطلقاً او اولی اذا ترتب علیه الفعل المحرم؟ این سؤال جدی است که اینجا وجود دارد. آیا آموزش گناه و علم باطل اینکه دروغ گفتن یا غنا را یاد او بدهد یا دانشهایی که او را به شرک می‌رساند یاد بدهد مثل مارکسیسم و امثال اینها که باطل است و در آن ضلال است اصل یاد دادن بما هوهو و مطلقاً حرام است یا در صورتی حرام است که گمراهی بر آن مترتب شود و اگر گمراهی بر آن مترتب نمی‌شود یاد می‌دهد جواب آن را هم به او می‌دهد و او را توانمند می‌کند تا بتواند جواب بدهد، مطلقاً این را هم می‌گیرد یا مخصوص جایی است که فعل حرام ترتب علیه الفعل المحرم و ضلال، ضلال بر او مترتب شود؟

یک امر محرم یا دانش باطل و ضلالی را یاد می‌دهد اما معلوم نیست که بر آن گمراهی هم مترتب شود، آیا این هم حرام است یا جایی حرام است که فعل حرام و ضلال و گمراهی مترتب بر آن شود؟

بحث دیگری است که بعد مطرح می‌کنیم که قصد اضلال است یا ترتب اضلال؟ احتمالاتی وجود دارد گاهی می‌گوییم در صورتی که ضلال بر او مترتب شود حرام است. جهت ثانیه‌ای است که التعلیم محرم مطلقاً او فیما اذا قصد الاضلال، این سؤال اول است که آیا حتی اگر قصد اضلال نداشته باشد حرام است یا وقتی که قصد اضلال داشته باشد حرام است؟ باید قصد دخالت داشته باشد. اگر «من علم باب ضلال» مربوط به جایی است که به قصد گمراهی می‌گوید، می‌گوییم آنچه حرام است تعلیم ضلال است آنجا می‌گفتیم اضلال حرام است.

## تنجز حرمت

تنجز حرمت به این است که قصد داشته باشد یعنی اگر قصد نداشته باشد حرمت منجز نمی‌شود. در من علم باب ضلال تنجز عذاب و حرمت به این است که قصد داشته باشد یعنی اگر قصد نکند نمی‌توانیم بگوییم حرمت منجز شد. ممکن است بگوییم که «علم باب ضلال» گناه و امر محرم تعلیم ضلال است ولو قصد اضلال هم نباشد ولی تنجز آن



به این است که قصد اضلال باشد و لذا اگر سؤال شود که در اینجا قصد دخالت دارد یا ندارد می‌گوییم که قصد دخالت دارد یعنی وقتی که او به قصد اضلال اقدام به تعلیم ضلال بکند آن وقت تحریم و حرمت تنجز پیدا می‌کند.

## فعل قصدی

بحث دقیق‌تری وجود دارد که گاهی «من علم باب ضلال» فعل قصدی است و باید قصد آموزش و اضلال و محتوا و ماده را داشته باشد. تعلیم ضلال چون فعل قصدی است قصد هم در موضوع حرام دخالت دارد اگر علاوه بر این که قصد آموزش این حرف را دارد قصد گمراهی هم داشته باشد، این دو از هم جدا است. خود فعل قصدی است مثلاً می‌گوید ذبح، ذبح از افعال قصدیه است یعنی اگر قصد نداشته باشد این دلیل آن را نمی‌گیرد و لذا فعل «علم باب ضلال» فعل قصدی است باید همراه قصد باشد تا این حکم شامل او شود. سؤال این است که غیر از این که این عمل را قصد کرده، خود عمل مقصود است؛ اما در آن غایتی که اضلال و گمراهی آن شخص باشد قصد دخالت دارد یا ندارد؟ می‌گوییم ظاهر دلیل این است که قصد هم در تنجز حکم دخالت دارد.

سؤال:؟

جواب: «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/۳۰) این است که دروغ نگویند در افعالی که دلالت بر ترک بکند مقداری تفاوت دارد. می‌گوید این کار را انجام نده اثرش این است که فقط گناه نمی‌کند و اگر بدون قصد هم انجام ندهد گناه نمی‌کند؛ اما وقتی می‌گوید این کار را انجام بده، انفاق بکن، دفن بکن، نماز بخوان، آنجا فعل‌ها دو قسم می‌شود؛ بعضی غیر قصدی می‌شود و اگر بدون قصد هم انجام بدهد تکلیف ساقط شده است، ولی بعضی حالت قصدی دارد «علم باب ضلال» و تعلیم از افعال قصدیه است منتهی باید با قصد خود همان کار را بکند. سؤال این است که قصد اضلال یعنی اضلال بر آن مترتب شود، این هم شرط است یا شرط نیست؟ علم باب ضلال به قصدی که او گمراه شود، در اینجا دخالت دارد یا نه؟ در متفاهم و ارتکازات عرفی قصد گمراه کردن دیگران دخالت دارد و الا نفس عمل این است که چیزی را به دیگران یاد بدهد این اطلاق ندارد یعنی ادعای یک انصراف از «من علم باب ضلال» به جایی است که قصد اضلال کند یعنی انگیزه او منحرف کردن کسی باشد در این صورت کار حرامی است اما اگر انگیزه نیست بلکه از باب تفنن شعبده و سحر یا مارکسیسم را یاد می‌دهد و قصد او اضلال نیست حرام نیست.

سؤال:؟



جواب: اجتناباً قول الزور و دروغ نگفتن مشروط به این است که حالت دروغ‌گویی باشد و الا اگر اول می‌گوید که دیگران این‌طور گفتند نقل کذب، کذب نیست خیلی تأکید کردیم که نقل باطل، باطل نیست اما اگر بگوید قرآن در بحث خلقت این چنین می‌گوید و خودش بگوید از آن باب خود تعلیم آمیخته با کذب شده و حرام می‌شود؛ اما فرض این است که نقل می‌کند ولی بالاخره او یاد می‌گیرد.

سؤال:؟

جواب: چیزی را نمی‌دانست الان یاد گرفت سحر یا موسیقی بلد نیست ولی با کلاس من یاد گرفت می‌گوید این باطل است و نباید این کار را بکند ولی یاد می‌دهد و قصد اضلال ندارد بلکه می‌گوید که من یاد می‌دهم ولی مبادا انجام بدهی. سحر، موسیقی، شعبده یا شبهات کلامی و امثال اینها که قصد اضلال را ندارد اینکه اضلال بر آن مترتب شود یا نشود بحث سوم است. بدون اینکه قصد اضلال داشته باشد مهارت علمی و دانش و فن محرمی را یاد می‌دهد می‌گوییم ظاهر این اطلاق است من علم باب ضلال چه قصد بکند که کسی گمراه شود یا گمراه شدن او را قصد نکند اطلاق دارد چون قصد بودن فقط برای این است که خود فعل مقصود باشد اما این که نتیجه بر آن مترتب شود خود ظاهر دلیل لفظی نیست اما انصراف به جایی دارد که قصد گمراه شدن او بکند یعنی ارتکاز عرفی بر این نیست که مطلقاً حرام است بلکه حمل می‌شود بر صورتی که قصد اضلال بکند.

سؤال:؟ هر آموزشی چه رسمی و غیر رسمی بازتابی در بیرون دارد چه در افکار و چه در رفتار شخص، حالا صرف آموزش که یاد می‌دهد این یک بازتابی دارد پس اثر دارد.

جواب: این که چه بازتابی دارد بحث بعدی است، بحث این است شخصی که یاد می‌دهد یا روی اطمینانی که دارد تفناً سحر را به او یاد می‌دهد و انگیزه این که او در مسیر گناه بیفتد در ذهن او خطور نمی‌کند یا توجه ندارد یا غافل است یا مطمئن است که این اثر را نمی‌کند به هر حال قصد ضلالت او را نکرده است ولی واقعاً اندیشه باطل و گمراه‌کننده‌ای را یاد می‌دهد.

سؤال:؟

جواب: تعلیم فعل قصدی است -دقتی در عرض بود که خودم هم نگران هستم که درست نگرفته باشید- افعال قصدی و غیر قصدی داریم اکل یا ضرب فعل غیر قصدی است که بلعید، اما چیزهایی قصدی است و در درون مفهوم قصد دارد مثل باع، اشتری، فرض می‌گیریم علم هم عنوان قصدی باشد ولی قصد به خود مضمون «علم باب ضلال» این غیر از قصد نتیجه آن است که ضلالت دیگری است؛ و لذا عنوان قصدی، قصد متعلق فعل شده است





تعلیم، اما این را کاری نداریم می‌خواهیم ببینیم قصد نتیجه هم در آن دخالت دارد یا ندارد. می‌گوییم در ظاهر لفظی من علم باب ضلال نیست که لقصداضلال غیر باشد از نظر قصدی آن را نمی‌رساند ولو این که عنوان قصدی هم داشته باشد اما مرتکبات و فضای تفاهم عرفی طوری است که این جمله را کسی می‌فهمد می‌گوید من علم باب ضلال یعنی علم بياضلال الغیر و لذا اگر انگیزه اضلال نداشته باشد آن حرمت را ندارد. این یک جهت است که ادعای ما انصراف به جایی است که قصد اضلال را بکند و اما اگر لم یقصد الاضلال، این روایات آن را نمی‌گیرد.

سؤال:؟

جواب: اگر با قیودی شود که دلیل آن را بگیرد می‌گوییم حرام است فرض ما این است که عنوان کذب و قول زور بر آن صادق نیست کتابی را آموزش می‌دهد که مال خود او نیست بلکه دیگران این طور گفته‌اند کتابی که پر از دروغ است برای کسی بخواند، نمی‌گویند که دروغ می‌گوید.

سؤال:؟

جواب: محتوا محتوای گمراهی است کتابی است که شبهه‌های نفی خدا و توحید را در آن آورده و همان را یاد می‌دهد دروغی نمی‌گوید برای اینکه نقل می‌کند ولی باب ضلال است. جایی که مصداق دروغ شود را نمی‌گوییم موارد فراوانی هست که مصداق دروغ نیست مثل اینکه سحر و شعبده را یاد می‌دهد که دروغی در آن نیست یک قاعده و فرمولی است که ضلال است و قول الزور و اینها که دروغ بگویند، افترا ببندد در آن نیست بلکه کتاب دیگری را که فن و مهارت است به او یاد می‌دهد ولی غافل از این است که ممکن است او گمراه شود. یا چون اطمینان دارد قصد اضلال نکرده است. در این که این روایات اطلاق داشته باشد تردید داریم فقها در مکاسب محرمه گفته‌اند احتمالاً در ذیل جای دیگر آمده باشد که باید قصد اضلال باشد این قصد اضلال در آیه شریفه خیلی واضح بود «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» چون لام و اینها داشت می‌گفتیم عمل اضلال مقصود است آنجا قرینه لفظیه‌ای داشتیم که اضلال مقصود محرم است اما اینجا به ظاهر اولیه اطلاق دارد ولی ادعای ما این است که به اضلال المقصود انصراف پیدا می‌کند نه مطلق تعلیم الاضلال.

سؤال:؟

جواب: او مطمئن است که گمراهی مترتب نمی‌شود یا غافل از این است. در آن موقع امر به معروف بر شما واجب نیست وقتی که با علم حرام می‌کند آن موقع بر شما واجب است. آثار مخرب عنوان‌های ثانوی گاهی پیدا می‌شود



ولی بحث ما عنوان ثانوی نیست آثار مخربی هم نیست بلکه چون غافل است یاد می‌دهد و لازم نیست جلوی آن را گرفت.

سؤال:؟

جواب: عرف وقتی می‌گوید هست یا نیست تابع این است که از دلیل چه می‌فهمد و دلیل من علم باب ضلال البته انصرافی که ما می‌گوییم نمی‌شود بحث زیادی در اینجا بکنیم ولی ادعای من این است که «وَمَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ» این جمله و این عذاب اینها را ببینیم ذهن به جایی می‌رود که کسی واقعاً با انگیزه گمراه‌کنندگی انجام می‌دهد، نباشد این حدت و شدت در کار نیست و لذا روایت آن را نمی‌گیرد؛ و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار